

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نعل (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۴۰۲/۰۲/۰۶

برای سلامتی خود و رفع گرفتاری‌ها، نزول رحمت و برکت صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان‌شاءالله همه با صلوات محشور شویم و روح صلوات بر زندگی ما جاری شود، صلواتی ختم بفرمایید.

می‌دانید که شب‌هایی که به میلاد آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک می‌شویم شب‌های صلوات است. برای اینکه ان‌شاءالله این شب‌ها را بفهمیم و تحولی در ما ایجاد شود صلواتی ختم بفرمایید.

بهترین عطیه و هدیه‌ای که می‌توانیم فردا شب از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بگیریم خود وجود نازنین‌شان است که در زندگی ما جلوه کنند. اگر انسان با امام همراه و قرین باشد هر روز و شب او، شب قدر خواهد بود. ان‌شاءالله این اتفاق برای ما بیافتد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

بحث جلسات ما سه سوره مبارکه طواسین است. سوره مبارکه شعراء را خواندیم. در این سوره انبیایی ذکر شده است که در روایت آمده که هر کس این سوره را بخواند با انبیای این سوره محشور می‌شود. ان‌شاءالله که با انبیای این سوره که در رأس آنها رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) است محشور شویم، صلواتی ختم بفرمایید.

\*\*\*

سوره مبارکه نمل دومین سوره است و در این سوره نیز وجود مقدس پیامبر(صل الله علیه و آله) و هم برخی از پیامبران(علیهم السلام) دیگر، که عمدتاً داستان حضرت سلیمان نبی (علیه السلام) در سوره مبارکه نمل ذکر شده است البته در جاهای دیگر هم داستان حضرت سلیمان(علیه السلام) ذکر شده است مانند سوره ص اما سوره نمل مباحثی در حوزه حکومت و حکمرانی و عظمت و مجد حکومت حضرت سلیمان(علیه السلام) مطرح شده است. به همین دلیل هم در روایات و هم در مضامین سوره نیز مثل این است که گوشه‌هایی از حکومت جهانی حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نشان می‌دهد. یعنی اگر کسی بخواهد نمونه‌ای از حکومت حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مطالعه کند خوب است که نگاهی به سوره مبارکه نمل بیاندازد.

سوره مبارکه نمل یک پیوند عمیقی با حضرت بقیه الله(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارد. برخی از آیات آن که بیشتر آیات انتهایی است در روایت آمده است که در آخر زمان و در زمان ظهور یا در زمان حضرت بقیه الله(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اتفاق می‌افتد. ظاهراً این سوره بیشتر از باقی سوره‌ها با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت دارد. اینکه خداوند توفیق داده است شروع این سوره در چنین شبی باشد که مصادف با میلاد حضرت است را به فال نیک می‌گیریم و از خداوند می‌خواهیم که همانطور که سوره‌ها را این طور انتخاب می‌کند، در زندگی نیز همین‌گونه باشیم و از خیلی کارها عقب نباشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

این سوره به جای اینکه مانند سوره‌های دیگر بگوید «طسم»، گفته شده است «طس» و دلیل آن را هم نمی‌دانیم. این آیاتی که شما می‌بینید، آیات قرآن و آیات کتاب مبین نیز هست. بنابراین در سوره نمل دو رویکرد آیات را می‌بینیم؛ رویکرد اول آیات قرآن و دیگری آیات کتاب مبین است. اینکه در ذهن ما یک آیات قرآن و یک آیات کتاب مبین داشته باشیم و یک قرآن داشته باشیم، این خود مهم است. اگر اینطور باشد دو کتاب داریم، کتاب مبین و قرآن. در واقع انسان بیشتر خوشحال می‌شود، هر وقت قرآن را می‌خواند یک مرتبه می‌تواند به اعتبار قرآن بودن،

آیات را بفهمد و یک مرتبه به اعتبار کتاب مبین بودن، آیات را بفهمد. حالا من نمی‌خواهم بگویم هر کدام از این‌ها به چه معنایی است اما برای اینکه در ذهن داشته باشید، هرگاه قرآن می‌آید، بحث قرائت و بالا رفتن انسان مهم می‌شود و وقتی کتاب مبین می‌آید، بحث حجت دار بودن و ثبت و غایت بیان قانون مهم است. بنابراین هرگاه آیات قرآن مطرح می‌شود انسان را این آیات باید بالا ببرد. انسان آنها را بخواند و بالا برود. وقتی کتاب مبین مطرح می‌شود باید قابل استناد باشد و حکم است. مثل کاری که حضرت سلیمان (علیه السلام) با بلقیس کرد. نامه‌ای برای او نوشت. بلقیس نامه را به اعتبار کتاب خواند و یک کارهایی انجام داد. شور و مشورت کرد. یک عناوین خاص و تعاریف خاصی را انتخاب کرد و براساس آن نزد حضرت سلیمان (علیه السلام) آمد. این می‌شود کتاب مبین. وقتی خود، آیات را تلاوت کرد و خواند و بالا رفت، این می‌شود اعتبار قرآن بودن. قرآن بودن انسان را مسلمان می‌کند و کتاب مبین بودن وجه اعمال انسان را مشخص می‌کند، «چرا این کار را کردی، چرا آن کار را نکردی؟!...» به هر حال این‌ها دو اعتبار دارند، و ما در سوره مبارکه نمل یک حثیت قرآن بودن آیات و یک حثیت مبین بودن کتاب را مطالعه می‌کنیم.

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

سپس به چه دلیل مومنین را معرفی می‌کند؟ به این دلیل که آیات قرآن و کتاب مبین، مومنین را بشارت می‌دهد و هدایت می‌کند، یعنی اگر کسی مومن نباشد از هدایت و بشارت آیات قرآن و کتاب نمی‌تواند بهره‌مند باشد. بعد مومنین را تعریف می‌کند. سه خصوصیت را برای مومن ذکر می‌کند. وقتی خداوند مومن را با سه خصوصیت ذکر می‌کند. در واقع همه ویژگی‌های که برای یک انسان کامل هست را در سه خصوصیت بیان می‌کند. یکی اقامه نماز، دوم ایتاء زکات و سومی یقین به آخرت یا فعال کردن یقین به وسیله آخرت است. یقین به آخرت و فعال کردن یقین دو معنی دارند؛ قین به آخرت یعنی فرد بداند که آخرتی هست و یقین داشته باشد. یقین به وسیله آخرت یعنی انسان یک یقینیاتی دارد که به واسطه ایمان به آخرت این یقینیات را فعال می‌کند. در قسمت دوم یعنی مجموعه یقینیات انسان فعال شود، در قسمت اول یعنی یقین به آخرت فعال شود. حالا هر کدام که برای شما ساده‌تر بود را می‌توانید در نظر بگیرید. هر کس از این سه خصوصیت بهره‌مند بود، می‌تواند از هدایت و بشارت آیات قرآن و آیات کتاب مبین بهره ببرد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

خیلی سوره دسته‌بندی دارد. یعنی همانطور که انسان می‌خواند دسته‌بندی‌ها را مطرح می‌کند. کسانی که به آخرت ایمان ندارد را به جای اینکه بگوید «لا یوقنون» می‌فرماید «لا یؤمنون بالآخره» یعنی آخرت نتوانسته است ایمان را در آنها فعال کند، یعنی هر چه قدر هم که در رابطه با قیامت صحبت کنید، باورش‌شان نخواهد شد. اتفاقی که برای آنها می‌افتد این است که «يَنَالُهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ» یعنی اعمال‌شان برای آنها زینت داده می‌شود. یعنی اگر عمل را انجام دادند توجیه می‌کنند که این کار، کار درستی بوده است و اگر عمل را انجام نداده باشند زینت داده می‌شود تا کار اشتباه را حتماً انجام دهند.

زینت دادن دو حالت دارد:

۱. زمانی که فردی کاری را انجام نداده است یک‌طور زینت می‌دهند که فرد آن کار را انجام بدهد، مثلاً می‌گویند اشکالی ندارد، خدا می‌بخشد و مهم نیست، حالا این همه انسان گناه کرده است تو هم یکی از آنها. این زینت قبل از انجام عمل است.

۲. حالت دوم زینت بعد از عمل است. به این صورت است که مثلاً فرد یکسری کارهای نادرست انجام داده است، اشکالی ندارد. این همه آدم این کارها را انجام می‌دهند. در هر دو حالت زینت است. کسانی که اینطور هستند «فَهُمْ يَعْمَهُونَ»، در «عَمَهُ» فرد حیران و سرگردان است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)

این آیه عجبی است. می‌فرماید کسانی که به آخرت ایمان ندارند زینت اعمال دارند و دچار عمه می‌شوند. این‌ها دچار سوء عذاب هستند و در آخرت نیز خاسر هستند. حضرت علامه (ره) از این موضوع استفاده می‌کنند و می‌فرمایند که این‌ها در دنیا سوء عذاب دارند و حالشان بسیار بد است. سوء عذاب یعنی حالشان خیلی بد است. حضرت علامه (ره) می‌فرمایند این سوء عذاب مربوط به دنیا است چون در ادامه آیه خداوند می‌فرماید «وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ» البته بعد علایشان اشاره می‌کنند که مشکلی نیست که سوء عذاب را هم برای دنیا و هم برای آخرت در نظر گرفت و همچنین در آخرت هم از خاسرین هستند. این آیه نشان می‌دهد که بی‌ایمانی در وضعیت اکنون هر کسی هویدا است، ولو اینکه کتمان کند. انسان‌ها ممکن است ظاهراً بتوانند با یک ترفندهایی

حال بدی‌های خود را ببوشاند ولو اینکه فرعون باشد، ولو اینکه بهترین امکانات دنیا را داشته باشد، حتما دارای سوء عذاب خواهد بود. طبق این آیه کافر نمی‌تواند به هیچ نعمتی دل خوش باشد. نباید با حرف‌های برخی به اشتباه افتاد چون می‌گویند کافران اگر دنیا دست‌شان باشد خوش هستند، پول دارند و هر چه می‌خواهند را می‌خرند و تهیه می‌کنند و اگر بیمار باشند درمان می‌کنند و.. چرا خداوند اینطور گفته است؟! خداوند که آنها را نمی‌زند بلکه می‌فرماید «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۵)» به طور مطلق است. یعنی بی‌ایمانی معادل بدعذابی است. هر کسی می‌خواهد حالش خوب باشد. هیچ راهی جزء ایمان ندارد. پس اگر حال بد و افسردگی و اضطراب داریم و اختلال‌های مختلف داریم، همه از ضعف ایمان است. اگر این ضعف برطرف شود همه این مشکلات برطرف خواهد شد. هر کسی به خداوند ایمان داشته باشد به همان اندازه از سوء عذاب دور است. هر کسی به اندازه ضعف در ایمانش دچار سوء عذاب و بدحالی است. حتی این گزاره به عنوان معرف و شاخص است، هر کسی میزان ایمانش را به واسطه دور بودن از عذاب می‌تواند تشخیص دهد. سوالی که ایجاد می‌شود این است که عذاب یعنی چه؟

بحث سوء و عذاب در سوره کمی باز شده است که فکر می‌کنم کمی جلوتر برویم مشخص می‌شود. در این قسمت تمرکز عذاب روی ایمان به آخرت قرار می‌گیرد و یقین به آخرت نیز در مقابل آن قرار می‌گیرد به این ترتیب هر کسی یقین داشته باشد ایمان قوی‌تری دارد بنابراین یقین به آخرت محور اصلی این سوره می‌شود.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن از جانب حکیمی دانا به تو تلقین شده است. تلقین شده است یعنی آموخته شده است. این یعنی هر کسی به دنبال آموختن آیات قرآن است باید سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) برود. به سراغ آیات برود که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تلقین شده است. در واقع قرآن متن تلقین شده به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. ارتباط دادن قرآن با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این سوره بسیار مهم است.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مَبْسُورٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي سِتِّعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این آیات، آیات بسیار عجیبی هستند. هرچند ما به مفاهیم و مضامین آن دست پیدا نمی‌کنیم چون خیلی مختصر و ویژه داستان حضرت موسی (علیه السلام) را بیان کرده است. همان بخشی است که مربوط به ملاقات حضرت موسی (علیه السلام) با خداوند است. امیرالمومنین (علیه السلام) در روایتی می‌فرمایند که به خداوند اتفاقاً در شرایطیکه امیدی نیست، امید داشته باشد، و بعد دلالت می‌دهند به همین آیات که بینید حضرت موسی (علیه السلام) وقتی با اهل خود به امید آوردن آتش می‌رفتند و یک مرتبه به نبوت رسید. باز مثال می‌زنند، زمانی که حضرت بلقیس (علیها السلام) دنبال نامه حضرت سلیمان (علیه السلام) رفت. رفت اما بعد مسلمان بازگشت! اگر در ابتدا از او سوال می‌شد که کجا می‌روی؟» می‌گفت می‌روم تا جنگی نباشد و صلح را برقرار کنم. این موارد نشان می‌دهد که این آیات در درون خود اسراری دارند که امیرالمومنین (علیه السلام) برخی را در قالب این روایات به ما بگوید. بگویید که اگر الگوی انسان حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت سلیمان (علیه السلام) باشد، امیدواری او نسبت به خداوند بالا می‌رود، همان چیزی که بعداً با عنوان یقین به آخرت بیان می‌کنند. یعنی قائل می‌شوند که در این عالم اراده‌ای حاکم است که آن اراده او را به سمت هدایت می‌کشاند. همیشه امیدوار است و حتی در مواردی که امیدی به چیزی نیست نیز امیدوار است. اتفاقاً در جاهایی که امید به چیزی نمی‌رود سعی می‌کند امیدش بیشتر شود. مثلاً شما ممکن است جلسه‌ای بروید و مثلاً شخصی تقبل کند که همه افراد آن جلسه را حج بیت الله مشرف کند یا عتبات بروید این به این معنا نیست که انسان خیالاتی باشد، بلکه این به این معنا است که برای انسان در هر مقطعی از زندگی اتفاقاتی بیفتد که ممکن است او را زیر و رو کند. حالا سر این موضوع که انسان ممکن است به یک جلال و شکوهی برسد در آیات ۱۰ و ۱۱ گفته شده است و سر اینکه ممکن است تبعات بسیار بدی نیز برای او اتفاق بیافتد و از یک طرف یک چیزهایی را محاسبه نکرده است. در واقع این آیات سر خوشبختی و بدبختی و یا خوش اقبالی و

بداقبالی را بیان می‌کند. خوش اقبالی این است که «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱۱) اینکه انسان اهل حسن باشد ولو اینکه یک موقع هم از دستش خارج شد و مثلاً یک دادی زد و نفرینی و یا لعنتی کرد و غیبتی کرد بلافاصله آن را با یک حُسن و جلوه زیبایی تبدیل کند. هر کس اهل چنین حال و حسنی باشد، خوشبخت و خوش اقبال است. دنبال آتش می‌رود اما وحی به او می‌شود. همیشه چیزی به او می‌دهند که خلاف انتظارش است و بالاتر است. سر آن این است که «بدل حسنا بعد سوء» یعنی هر موقع حتی اگر ظلم و بدی کرد آن را به حسن تبدیل کند.

برعکس آن این آیات است:

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این بندگان خدا حضرت موسی (علیه السلام) به سراغشان آمد بعد گفتند یا موسی ما تو را قبول می‌کنیم به شرط آن که برای ما معجزه بیاوری. حضرت چند تا معجزه آوردند که البته گفته شده است ۹ معجزه حضرت موسی (علیه السلام) برای بنی اسرائیل داشته که در بین انبیاء الهی بی سابقه بوده است. حضرت معجزه آورد اما این افراد همچنان بد اقبال بودند. تازه این معجزات وبال آنها شد و به حضرت گفتند که تو سحر بلد هستی و این‌ها معجزه نبود! دلیل این رفتار آنها را نیز آیه ذکر می‌کند که «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» در یک کلمه می‌توان گفت وقتی انسان مفسد باشد، از موقعیت‌ها خوب استفاده نمی‌کند و به فساد گرفتار می‌شود. هرچه به دست او می‌آید را استفاده نمی‌کند و آن را تباہ می‌کند. یعنی یک نعمت، یک کار و یا سِمت را که باید از آن خوب استفاده کند، تباہ می‌کند. مُفسد کسی است که نعمت‌های خود و دیگران را در معرض نابودی و هلاکت قرار می‌دهد. خصوصیت این فرد این است که وقت آیه برای او می‌آید همان آیات موجب انکار او می‌شود. اگر در آیه «بها» را سببیت بگیریم می‌شود به سبب همان آیات جهد می‌کند. «ظُلْمًا وَ عُلوًّا» چون ظلم و علو دارد یعنی به خود ظلم می‌کند و خود را بزرگ می‌داند. این فرد به وسیله همان آیات انکار می‌کند، یعنی خود آیات موجب هلاکت فرد می‌شود. «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» می‌گویند این جمله معترضه یا حالیه است یعنی درحالی‌که تمایل به یقین دارند و دلشان می‌خواهد یقین پیدا کنند اما به دلیل آن ظلم و علوی که دارند اجازه نمی‌دهد که وقتی آیات را می‌گیرند یقین پیدا کنند. بنابراین انکار می‌کنند. «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» معنی دیگری هم دارد

که به نظر بنده این معنی بهتر است یعنی اینها در آیات روشن شک می کنند با وجودی که یقینی است. یعنی وقتی بگویند الان روز است می گویند دلیل بیاورید که الان روز است و قبول نمی کنند. یقینی را که باید یقین کنند، طلب می کنند! نسبت به چیزی که یقینی است. اما آنها یقین را طلب می کنند و استیقان می خواهند.

بحث خوش اقبالی و بد اقبالی که از روایت امیرالمومنین (علیه السلام) استخراج شد، سه حالت دارد:

**حالت اول:** خوش اقبال یا خوش بخت کسی است که با امید به دنبال چیزی می رود اما بسیار بیشتر از آنچه امیدوار است دریافت می کند. بالعکس آن می شود بد اقبال بد بخت که کسی که با امید به دنبال چیزی می رود اما بسیار کمتر از آنچه امیدوار است دریافت می کند و بلکه چیزی دریافت می کند که اساسا به ضرر او است. مثلا یک خانه ای را معامله می کند به این امید که قیمت خانه بالا برود، درحالی که قیمت خانه سقوط می کند و نه تنها سرمایه او حفظ نمی شود بلکه اُفت هم پیدا می کند.

**حالت دوم:** خوش اقبال و خوش بخت قرآن کسی است که ظلم و سوء خود را به سوء تبدیل کند. بدی های خود را به خوبی تبدیل کند. یعنی خوبی هایی که جلوه داشته باشد. سعی کند از بدحالی به خوشحالی و خوشی برسد یعنی مثلا وقتی بدحال هستم، اخلاقم بهتر است یا وقتی حوصله ندارم، غذای بهتری درست کنم. تبدیل سوء به حُسن به این معنا است. مثلا حرفی می زنند که من را ناراحت کنند، بیشتر برای آنها دعا کنم. یعنی هر کس در رفتار خود و در اتفاقاتی که بدتر بود، بهتر شود و به دنبال چیزی برود که بهتر می شود. این در عالم طبیعی است. لذا مراقب باشیم اگر یک موقع حال مان بد است، جهت به بد اخلاقی نداریم. چینی فردی هر روز یک حال بدی دارد که منجر به بد اخلاقی او می شود. اگر اینگونه باشد هیچ گاه حال خوبی نخواهد داشت که خوش اخلاق باشد. اتفاقا هر وقت به حال بدی گرفتار شدم آن را به حال خوب تبدیل می کنم. اگر کسی چنین کاری نکند روز به روز حالش بدتر می شود. یعنی حال بد، کار بد می آورد و کار بد، حال بد می آورد. این یک قاعده و چرخه است.

جریان حال بد، کار بد به این ترتیب است که این فرد آیه دریافت می کند که باید انکار نکند به دلیل علو؛ به این معنا که همیشه من راست می گویم و حق با من است و اگر هم حق با من نباشد، من راست می گویم! یعنی یک حالتی دارد که همیشه بالاتر است. در واقع موضع او نسبت به بقیه این طور است که همیشه بالاتر است. و ظلم به معنای این که همیشه نسبت به کارها کم می گذارد و بعد متوجه می شود که آن را کم گذاشته است. مدل ظلم مثل تاریکی است. ظلم تعدی می آورد اما مثل نادانی است. در واقع ظلم نداشتن به همراه تعدی به دیگران است. مثلا من



نمی‌دانستم و این آسیب به شما وارد شد. من حرف شما را متوجه نشدم و این آسیب ایجاد شد. این‌ها حالات ظلم است. حالات علوّ حق با من است. اگر این دو صفت در کسی باشد و اگر حتی آیه نیز بیاید، معجزه هم بیاید، او انکار می‌کند و می‌گوید این معجزه نیست بلکه سحر است! اگر دلیل نیز بیاورید خواهد گفت این بهانه است! اگر استدلال هم بیاوری، خواهد گفت این بافتنی است!

این فرد به دنبال هر چیزی که می‌رود یک چیزی را از دست می‌دهد. حالا توصیه ما این است که اگر زندگی شما در جهتی قرار می‌گیرد که اتفاقات خوشایندی رخ نمی‌دهد مثلاً در یک روز ماشین خراب شد و قبل آن نیز یخچال از کار افتاد و قبل آن هم از کار بی‌کار شده‌اید، از همان جا که خرابی ماشین است، سوء را به حسن تبدیل کنید. برای اینکه ماشین ما خراب شده مثلاً رستوران یا پارک می‌رویم و یا کار دیگری می‌کنیم. همان موقع که انسان این کار را می‌کند ورق دنیا بر می‌گردد..

این آیات خیلی آیات جالبی است. نمی‌دانم، اگر این آیات را خوب دریافت کنید، واقعا نظیر ندارند. امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید موسی (علیه السلام) به امید دریافت آتش رفت و خداوند را ملاقات کرد. مردم ممکن در نیمه شعبان امسال و امشب در مسجد محل خود کیک و یا شیرینی بخورید و ممکن است نمی‌دانم ممکن است خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ببینند. شما کار خود را بکنید. شما سوء خود را به حُسن تبدیل کنید تا ان شاء الله به واسطه حُسن شما، خداوند برکت بدهد و خیلی جریان‌ات اجرا شود.

این آیه خیلی عجیب است که می‌فرماید: «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ لَأَخَافُ» این پیام یعنی پیامبری تو ای موسی (علیه السلام) اثبات شد. ادامه آیه می‌فرماید «إِنِّي لَأَخَافُ لَدَيْكَ الْمُرْسَلُونَ» و در آیه بعد می‌فرمایند «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» ظاهراً خیلی به هم ربطی هم ندارد، مثل این است جمله جدا می‌شود اما ربط دارد. «إِنِّي لَأَخَافُ لَدَيْكَ الْمُرْسَلُونَ» می‌خواهد بگوید مثل این شهودی که برای تو رخ داد برای چه کس دیگری رخ خواهد داد یا مثل این داستان حضرت موسی (علیه السلام) که خوف حضرت برداشته شد و ایشان مرسل شدند. البته نمی‌خواهد بگوید «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» معادل مرسل شدن است اما شبیه به آن مرسل اتفاق می‌افتد. کسی که «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» یعنی در این حالت تبدیل اتفاق افتاده است. حُسن بعد از سوء در واقع بعد از بدی، کار نیک به جای آورد، این «فَإِنِّي عَفُورٌ رَّحِيمٌ» می‌شود.

خداوند هیچ گاه برای بندگانش، بد نمی‌خواهد و اگر هم اتفاق بدی افتاد، حتما چیز خوبی می‌خواهد به او بدهد.  
خداوند هیچ گاه برای انسان، بد نمی‌خواهد.

«انا لله و انا اليه راجعون» مثل این است که خداوند به من صبر دهد که من نیز به خداوند مراجعه کنم و دیر یا زود من نیز می‌روم. نمی‌خواهم بگویم این بنده خدایی که مرد چه خوب شد رفت. می‌گویم چه خوش است آن هنگام که به سوی او می‌رود، ان شاء الله من نیز می‌روم.. امید است که من هم بروم.

در سوره نور حضرت نوح(علیه السلام) به قوم خود فرمود: چرا خدایی را می‌پرستید که تا این اندازه کم وزن و سبک است؟! زور و قدرت ندارد و دست او خالی است. چرا امیدی به آن خدا ندارید؟ چرا برای خدا وقاری قائل نیستید؟ پس ما برای خدا وقار قائل باشیم. به خداوند حتی در لابه‌لای ظلم امید داریم. ببینید انسان ظلم کرده و در تاریکی بوده است که می‌فرماید «بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ» خداوند تبدیل سوء به حسن را به انسان داده است تا ظلم خود را برطرف کند.

انسانی که به این صورت گمان خیر می‌برد، عذاب کمتر و درد کمتری خواهد داشت. در حوزه انسان عذاب از ناحیه خود انسان به او داده خواهد شد. همین الان اگر ما یک خبر بد بدهیم بعد مردم ناراحت می‌شوند و ما می‌گوییم اشتباه کردیم. یعنی این اتفاق در خارج که نیفتاد اما شما ناراحت شدید. یعنی خبر بد شما را بد کرد با اینکه وقوع پیدا نکرده است. ساختار ادراکی انسان است که عذاب را برای او تحمیل می‌کند. بنابراین اگر امید به خدا داشته باشد، به طور طبیعی عذاب از او برداشته می‌شود.

صبر نیز به معنای استمرار و استقامت و دنبال کردن است. آیه ۱۴ «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ، ظُلْمًا وَعُلُوًّا» این موارد را دارد. من چند مثال برای «اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» می‌گویم و همان را تبدیل می‌کنم به مثال‌هایی برای «ظُلْمًا وَعُلُوًّا».

«خوشحال شدن، بدحال شدن» یا «خوش‌روز‌گاری، بدروز‌گاری» گزاره‌هایی که انسان خوشحال و خوش‌روز‌گار می‌گوید این است: با تایید، می‌گوید بد، بد است. خوب، خوب است. نیاز به استدلال ندارد. کار بد، بد است حالا از هر کس که سر بزند. یعنی دروغ بد است و هر کسی دروغ بگوید مهم نیست. خدا هست و شاهد و ناظر کارهای ما است. همیشه خدا هست و برای ما خیر مقدر کرده است و هیچ گاه نیز ما را فراموش نمی‌کند.

بدحال و بدروزگار می‌گوید: چه کسی گفته است شاید بعضی بدها، بد نباشد. چه کسی گفته شاید خوبی کنی بد بیاوری؟ دلیل بیاور. احساس می‌کنم خدا گاهی اوقات حواسش به ما نیست و فقط آدم خوب‌ها را نگاه می‌کند.

یک موقع انسان گزاره‌های یقینی که نیاز به استدلال ندارند را بنویسد به نظرم ۲۰ یا ۳۰ گزاره شود و تعدادشان زیاد نیست. بعد نسبت خود را با آن گزاره‌ها را ببیند که حاکم است یا نه. اگر حاکم است، خوشحال خواهد بود و اگر دید خوشحال نیست یعنی گزاره‌هایی در بین گزاره‌های او هست که یقینی است اما استیقان نسبت به آنها دارد. یعنی جمله «چه کسی گفته، شاید، احتمال دارد» در گزاره‌های او هست. شاید قبول داشته باشد اما مثل روز برای او روشن نیست. یقین یعنی مثل روز برای من روشن است.

**سوال:** منظور من این است که خود مطلب به خودی خود یقین ندارد و آنها می‌خواهند برای آن یقین بیاورند <

- بله یعنی استیقان نسبت به آنچه یقین است، طلب یقین می‌کند. به این عنوان که اثبات کنید یا ثابت کنید، مثل کسانی که می‌گویند خدا را ثابت کنید. یقین را ما به حقیقتی که واضح است حساب می‌کنیم و به علم یقین نمی‌گوییم. هیچ وقت این افراد را نمی‌توانید متقاعد کنید، مثل این حرف که «هرکس خدا را برای من ثابت کند من حتما نماز می‌خوانم» اگر شما هزاران بار خدا را ثابت کنید او نماز نخواهد خواند. علت این است که آن فرد نسبت به چیزی که جنس آن از یقین است، طلب یقین می‌کند. کسی که طلب یقین می‌کند مانند کسی است که بیدار است و خود را به خواب می‌زند.

**سوال:** استیقان را می‌توان یقین‌سازی گرفت؟

- بله. مثل این است که گزاره‌های خلاف را باورسازی می‌کنم و می‌گویم که اینها درست است. اتفاقاً تعاریفی که در جامعه توسط عرف مردم یا توسط دشمنان به عنوان باورهای رایج که در قرآن به آن «اغلال» گفته شده است، این موارد در اثر استیقان به وجود می‌آید. یعنی شما در جامعه به تعریف‌هایی که مردم از زندگی دارند دقت کنید از هر ده تعریفی که وجود دارد مثلاً ۴ مورد آنها ایراد دارد یعنی به صورت بدیهی گفته می‌شود اما اشکال اساسی دارد. می‌توانیم اینگونه مطرح کنیم که چه چیزهایی برای شما بدیهی است؟ دو حالت دارد؛ یا از جنس خدا است و یا از جنس غیر خدا است که در این صورت استیقان است و حتماً عامل حال بدی انسان است و اگر از جنس خدا باشد، حتماً عامل حال خوشی انسان است. شبیه به روان‌کاوی است یعنی کسانی که رشته روانشناسی هستند اگر گزاره‌های

یقینی و استیقانی را خوب در بیاورند دقیقاً حالت روانکاوی دارد. روانکاور به عقب باز می‌گردد و نگاه می‌کند که این فرد در زمان‌های قبل چه اتفاقی برای او افتاده است. دقیقاً می‌گوید این گزاره‌ای که، زدگی دارد. خیلی از این گزاره‌ها نیز از سوی معلمان دینی و یا قرآن و پدر و مادرها در سیستم فرد وارد شده است و مثل یک وپروس عمل می‌کند. حتماً انسان وقتی به بلوغ رسید باید گزاره‌هایی که بدیهی می‌داند را یک بار چک کند. بعد ببیند که این بدیهات از جنس خدا است یعنی از جنس حقیقت است، مثل این است که بگوییم خدا هست یا اینکه می‌گوییم کار خوب، خوب است. و یا از جنس خداوند نیست که در این صورت قید و شرط دارد که به دلیل ورود یک ناخالصی در گزاره‌ها است. انسان به نسبت داشتن چنین تعاریفی در وجودش حال‌بدی خواهد داشت و خودش نیز نمی‌فهمد. انسان‌هایی که این طور هستند مثلاً به مهمانی می‌روند نگاه که می‌کنید، می‌بینید ناراحت هستند. وقتی از او سوال می‌کنید می‌گوید نمی‌دانم اما ناراحت هستم. انسان کمی باید با خود فکر کند که این حال بد و آشوبی که دارد از کجا بر او وارد شده است؟ البته بسیاری این موارد را به جن و سر نسبت می‌دهند که البته خیلی از آنها اینگونه نیست. وقتی بررسی می‌کنید می‌بینید چیزی را از جنس نعمت دیده است که در خودش موجود نبوده است و احساس خلاء کرده است. با خود گفته است «همیشه برای بقیه است پس ما چه می‌شویم؟!» که این اتفاق معمولاً در مقایسه‌ها اتفاق می‌افتد. وقتی که جلو می‌رود به بخل و سپس تبدیل به ترس می‌شود. از این گزاره‌ها است که ترس ایجاد می‌شود، از این گزاره‌ها است که بخل ایجاد می‌شود. در مقابل این جملات می‌توان گفت «ماشاءالله» این روایت است که اگر نعمتی در کسی دیدید بگویید «ماشاءالله / و لا حول و لا قوه الا بالله». این گزاره یقینی است. هر چه خدا بخواهد مُلک بدهد و بگیرد، تازه وقتی من این نعمت را دیدم، خوشحال شدم از نعمتی که در من ماشاءالله گفتن را جاری کرده است! اگر در کسی نعمتی وجود دارد، خداوند حتماً نعمتی معادل آن یا بهتر از آن را به من داده است. این به معنا فخر و علو نیست بلکه نعمت او باعث می‌شود من به نعمت درون خود پی ببرم. حالا از فردی که اهل یقین است سوال می‌کنیم چرا فکر می‌کنی و علت خوشحالی تو چیست؟! دارم فکر می‌کنم خداوند به من چه نعمت‌هایی داده است. در واقع اینطور می‌شود که درست است من نعمت آن فرد را ندارم اما در مقابل من این نعمت را دارم. در واقع او می‌بیند خداوند در ازای نداشته‌ها، داشته‌هایی را در او قرار داده است که حد و حساب ندارد. جنس ما برای خداوند است. این‌ها همان خوشحالی است.

امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از ظلم طبق حکم خداوند به این ترتیب است که نه افراط و نه تفریط. برائت نسبت به ظلم و انسان اهل یقینی که نسبت به ظلم برائت دارد، وقتی ظلم را می‌بیند اینطور با خود حرف می‌زند که خداوند اهل تقوا و معرفت است و سزاوار نیست در زمین کسی اهل ظلم باشد و ظلم کنند و من که نمی‌توانم جلوی ظلم آنها را بگیرم خدایا توفیقی بده که ظلمی که آنها به پا می‌کنند را من به نحوی جبرانی کنم. به اهل مغفرت و اهل تقوا بودن تو درست است که خدشه وارد نمی‌شود اما من جبران کنم. یعنی من از خدا می‌خواهم حُسنی به من بدهد که این خلایق که این ظلم ایجاد کرده را من پُر کنم. نسبت به ظلم مسکوت نیست بلکه به دنبال پیشرفت در مقابل ظلم نیز هست. یعنی هرچه ظلم می‌بیند به دنبال خیر و حسن بیشتری برای پُر کردن خلأهای آن است چون در درون خود خداوند را تسبیح می‌کند، یعنی خداوند سزاوار نیست که در مقابل و محضر او گناه کرد. مثل این است در یک خانواده یکی از بچه‌ها حرمت والدین را می‌شکند. یک راه آن است که فرزندان دیگر بگویند که نباید اینگونه باشد. اگر از پس او برنیامدند فکر می‌کنند که چه کار کنیم که جبران این ظلم‌های برادر یا خواهر را بکنند. در واقع کمبود آن فرزند را نیز به گردن می‌گیرند. ما نمی‌توانیم جلوی او را بگیریم اما خودمان که می‌توانیم حُسن بیشتر داشته باشیم! این در واقع همان تبدیل است.

**سوال:** مدل ترس در این حالت چگونه است؟

- ترس از دست دادن است، از دست دادن نعمت و یا موقعیت. مثلاً یکی از مشکلاتی که انسان‌ها دارند و ظلم می‌کنند این است که می‌ترسند امر به معروف و نهی از منکر بکنند و بعد آنها را از موقعیتشان بردارند. مثلاً می‌گویند من نمی‌توانم این فساد مالی را اعلام کنم چون در این صورت از کار بی‌کار می‌شوم.

**سوال:** اگر با کسی مواجه شویم که حال بدی داشته باشد و خود را به خواب زده باشد، با این فرد باید چه کار کرد؟

- به نظرم باید خود آنها اهل حال خوب باشند زیرا به طور طبیعی روی او اثر خواهند گذاشت. ما اگر طیب خوبی برای خود باشیم به طور طبیعی روی انسان‌ها القاء مثبت خواهیم داشت اما نوعاً ما به اینصورت هستیم که خودمان حال خوبی نداریم و از طرفی می‌خواهیم حال دیگران را نیز خوب کنیم! اینطور نمی‌شود. اگر انسان، انسان خوشحال را ببیند، خوشحال می‌شود. خیلی وقت‌ها به آدم‌ها گفته می‌شود ما شما را می‌بینیم حس خوبی داریم. لازم نیست که به آنها دلداری داده شود. شما کاری به دیگران نداشته باشید. یک «خودی» داریم که باید آن را درست

کنیم. وقتی یک فردی را می‌بینیم که حال خوبی ندارد نباید درباره او قضاوت کنیم که او گناه کرده است و به همین دلیل حال خوبی ندارد. انسان کار خودش را بکند.

\*\*\*

### شب ولایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

شب ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. در روایات بسیار تاکیدات ویژه‌ای آمده است و دعاها و نمازهای خاصی نیز برای آن ذکر شده است. مثل نمازی که خوانده می‌شود و دعای مخصوص دارد. این موارد را همه می‌دانند. آن چیزی که به نظر لازم است در رابطه با نیمه شعبان همه توجه بکنیم چند چیز است:

۱. هر کسی خود را از امام جدا نبیند. اولین مشکلی که برای انسان به وجود می‌آید این است که بگوید «من کجا و امام کجا» که البته اینکه «من کجا و امام کجا» سر جای خودش هست اما هرکسی خود را از امام خود جدا نبیند، هر چند که خرد و کوچک باشد. این منجر می‌شود که کرامت نفس برای فرد ایجاد شود.
۲. امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام حیّ و حاضر ما است. البته این گزاره، گزاره بدیهی است و اطاعت از ایشان واجب است. قطعاً واجب است. اگر کسی به این مطلب اذعان و توجه نداشته باشد و احساس کند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به این عنوان حاضر نیست، پس نمی‌تواند از ایشان اطاعت داشته باشد و از دایره ولایت خود را خارج می‌کند. گفته شود که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست و اطاعت از ایشان نیز واجب است و نحوه رویت حضرت در زمان ما رجوع به امر ولیّ است. بنابراین اگر تبعیت از ولیّ نمی‌کنیم باید ببینیم که هر گونه تبعیت از ولیّ الهی اذعان حضور حضرت در زندگی ما است. حتی شما نماز هم که می‌خوانید و احکام و شکایات را هم که انجام می‌دهید، وضو هم که می‌گیرید باید در ذهن داشته باشیم که حکم آن را از امام حیّ می‌گیریم. منتها امام حیّ ماموریت داده است به مراجع، اما این حکم، حکم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، این منجر به تقویت ارتباط ما با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شود. ما چیزهایی که منجر به تقویت رابطه ما با

امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) می‌شود را کم داریم. حضور امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را باید در زندگی حس کنیم. این موضوع با احکام رخ می‌دهد.

۳. در زمان های قبل دیدن امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) برای افراد بسیار مهم بود. این حالت برای ما بسیار کم‌رنگ شده است. این حالت خیلی خوبی نیست. حس دوری از امام باید روز به روز در ما تازه و تازه‌تر شود. این نکته با نکته ۲ باید با هم باشند. یک بار از شخصی سوال کردم که کجا می‌خواهی بروی و او گفت کسی که امام ندارد کجا می‌تواند برود. او در پاسخ خود کاملاً جدی بود و البته درست نیز می‌گفت.. بنابراین این حس دوری از امام باید روز به روز در ما تازه و تازه‌تر باشد.

غیبت خیلی بد است. ما باید غیبت را به عنوان عذاب تلقی کنیم و باید سعی کنیم از آن خارج شویم. هم خودمان و هم اهل‌مان و هم جامعه باید از آن خارج شود اما باید این سه شرط را داشته باشد. یعنی حتی فرد وقتی می‌خواهد بخوابد با این امید که شاید امشب نشانی گرفتیم و امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را رویت کردم، بخوابد. این فکرها و ایده‌ها در ما تضعیف شده است و این موارد خوب نیست. من شبی نیست که سر روی زمین بگذارم بدون این احساس که یا مرگم برسد و یا نشانس از امام به ما برسد. خواب آن را هم نمی‌خواهم، من خود امام را می‌خواهم. حیّ امام مهم است. داستان سلمان نیز اینگونه بود. در چنین دوره‌ای زندگی می‌کرده و احساس می‌کند ولیّ در زندگی او نیست. تصمیم به مسافرت می‌گیرد، همه جا می‌رود تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پیدا می‌کند. اگر کسی بگوید که یعنی شما می‌گویید خانه و زندگی را رها کنیم و به دنبال امام بگردیم، می‌گوییم که به دلت می‌اندازند برو. برای رفتن جا دارد. نمی‌شود انسان بی‌خیال باشد که امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) که یک حقیقت زنده هستند مانند امام حسین (علیه السلام) در صحرای کربلا. موجودیت دارند و حتی برخی قائل هستند که خانواده و یا قوم و عشیره دارند. ما جوری در رابطه با امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) حرف می‌زنیم که انگار در جایی بیرون از کره ما و دور از دست‌ها هستند! این فکر دوری از امام بود که برخی از علما را به امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) رساند. مثل آیت الله میرجهانی که با امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) مراوده داشتند.

## نکته آخر

هر کس با توجه به نکاتی که گفته شد هر جایی که هست و در هر سمتی که قرار دارد (حتی اگر خانه دار است) خود را نماینده امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آنجا بداند و کارهایی که لایق یک نماینده است را انجام دهد. شیخ صدوق کتابی به نام صفات الشیعه دارند که در آن ویژگی های نماینده آورده شده است. کتاب جالب مختصری است.

ان شاء الله تا فردا که شب نیمه شعبان است این حس در ما ایجاد شود و ان شاء الله هر کس شامل بند ۳ شد، برای ما نیز پادر میانی کند.

ما جزء بدن امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم و جدای از حضرت نیستیم. به همین دلیل خداوند ما را به واسطه امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تکریم کردند که امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قلب ما است و ما نیز به اعتبار امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کرامت داریم. شما زبان امام، چشم امام می شوید. می گوید ما اینجا یکسری ایراداتی را مشاهده کرده ایم می شود بگویید چه کار می توان کرد. گوش امام می شود و سعی می کند احکام را بشنود یا زبان امام بشود و به افراد بگوید. انسان اگر بخواهد عاشورایی زندگی کند، باید طوری زندگی کند که هیچ شانی جزء امام نداشته باشد. اصحاب عاشورا هیچ شانی غیر امام حسین (علیه السلام) نداشتند. ما نباید خود را کمتر از اصحاب عاشورا ببینیم که در این صورت یزیدی خواهیم بود. این شأن را باید برای خود تعریف بکنیم البته با عمل و نه بدون عمل. امیدواریم این اتفاق بیافتد و خداوند این توفیق را به ما بدهد و این عید مبارک را که واقعا شب قدر است بر ما مبارک کند.

**سوال:** تبعیت نکردن از ولی در زمان غیبت می تواند برای فرد در زمان ظهور نیز مشکل ایجاد کند؟

- بله. دلیل آن نیز اینگونه است که حتما حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسط نواب و علماء با بقیه ارتباط برقرار می کنند. حتما با واسطه است و اصلا ساختار ساختار خوشه ای و با واسطه است. منتها اگر کسی این واسطه را الان نپذیرد بعد هم نخواهد پذیرفت. کما اینکه در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز همین وضعیت بود و در زمان غیبت صغری نیز.



يك نکته‌ای در رابطه با فردا شب مطرح می‌کنم که در روایات آمده است، اعمال شیعیان شب نیمه شعبان خدمت آقا عرضه می‌شود. از الان تا فردا شب فرصت داریم که آن را اصلاح و توبه کنیم و یا اضافه کنیم. فردا نامه‌ای را به امام تحویل دهیم که غلط‌های کمتری دارد. سعی کنیم کارهای اشتباه زندگی خود را از ساختار کتاب خود حذف کنیم و جدا کنیم/ به همین دلیل از الان تا فردا شب را تا جایی که می‌شود به محاسبه و حساب و کتاب پردازیم که ما در این یک سال چه کارهایی کردیم تا ان شاء الله يك برنامه زیبا به آقا بدهیم. ان شاء الله خداوند توفیق دهد ما جزء کسانی باشیم که قلب آقا را خوشحال می‌کنند. از این مهم‌تر حضرت بقیه الله اینکه (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بتوانند روی ما برای سربازی و فرمانده بودن حساب باز کنند و به ما حکم بدهند. اگر کسی در دنیا خود را به کمتر از این بفروشد خسران کرده است. ان شاء الله جزء این افراد باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات